

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۹/۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۲۰

سنجش ارزش گواهی توسط قاضی از منظر فقه امامیه و حقوق ایران

محمد مهدی سعیدی^۱ / علی سعیدی^۲

چکیده

در نظام دادرسی که اختیار ارزیابی دلایل به قاضی داده شده است، اعتبار یا عدم اعتبار دلایل، حاصل اطمینانی است که در قاضی ایجاد می‌شود. این ارزیابی در مورد همه دلایل به یک شکل اعمال نمی‌شود. گواهی یا شهادت عبارت است از اخبار قطعی از حق لازمی به نفع شخص ثالث که از جانب غیر حاکم، واقع می‌شود. از طرفی دیگر امارات قضایی، اوضاع و احوالی است که منجر به علم قاضی می‌شود و از سه منشأ تحصیل می‌شوند: ظنون دادرسان عرف و عادات اجتماعی و قرائن و اوضاع و احوال و با صلاحدید قاضی و در صورتی که این قرائن برای دادرس اطمینان و باور درونی ایجاد نماید، اماره قضایی محسوب و می‌تواند مستند رأی دادگاه قرار گیرد. در مورد شهادت، قانون‌گذار در ماده ۲۴۱ ق.آ.د.م. مصوب ۱۳۷۸، اختیار ارزیابی شهادت را به دادگاه محول نموده است و قانون ق.آ.د.م. مصوب ۱۳۹۲ نسبت به ارزیابی گواهی، ساکت است؛ در مواد ۱۷۶، ۱۷۷ و ۱۹۷ ق.م.ا. مصوب ۱۳۹۲ به تفصیل به نحوه ارزیابی گواهی توسط دادگاه پرداخته است. این پژوهش با روش تحلیلی و توصیفی به این مسئله پرداخته است که در مقام تعارض بین گواهی با شرایط شرعی و قانونی و علم قاضی ناشی از امارات قضایی، از منظر فقه و حقوق ایران، راه‌حل چیست؟ این پژوهش در تحلیل حقوقی نقش قاضی در ارزیابی گواهی، به این نتیجه دست یافت که قاضی دارای اختیار گسترده در تشخیص شرایط و تعیین ارزش گواهی است و البته این اختیار منصرف از مواردی است که شهادت، واجد شرایط شرعی و قانونی شناخته شود.

واژگان کلیدی

۱. دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران و دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه، قم، ایران. (نویسنده مسئول)
saidi.mahdi.moham@ut.ac.ir
۲. استادیار گروه الهیات و معارف اسلامی دانشگاه پیام نور قم، قم، ایران.
ali_saeedi56@yahoo.com

اختیار قاضی، ارزیابی گواهی، شهادت، بینه شرعی.

مقدمه

در فقه امامیه وجود یا نبود شرایط گواهی، نقش اساسی در تعیین ارزش و اعتبار گواهی دارد و در موارد احراز شرایط گواه و گواهی، دیدگاه مشهور فقهای امامیه آن است که قاضی باید حکم را همساز بر آن گواهی صادر کند، بدون آنکه اعتبار و ارزش آن گواهی وابسته به حصول علم و اطمینان در قاضی باشد؛ زیرا اگر از مفاد گواهی و بینه برای قاضی علم حاصل شود، حکم صادره مستند و گواه‌مند به آن علم است و نه شهادت. بنابر این در فقه امامیه، شهادت و گواهی در پایان‌بخشی به دعوی، موضوعیت داشته و چنانچه گواهان معرفی شده به دادگاه و گواهی، واجد شرایط شناخته شوند، آن گواهی توان اثبات موضوع مورد ادعا را یافته و صرف نظر از حصول اطمینان برای قاضی، مستند صدور حکم قرار می‌گیرد.

در ماده ۴۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی پیشین به تصویب رسیده در سال ۱۳۱۸ شمسی، اینگونه آمده است که: «تشخیص درجه ارزش و تأثیر گواهی به نظر دادگاه است». برداشتی که از این ماده قانونی می‌شد این گونه بود که قاضی اختیار مطلق در سنجش و تعیین ارزش گواهی دارد و در هر حال می‌تواند گواهی را معتبر بداند و بر اساس آن رأی صادر کند یا آن را بی‌ارزش تشخیص دهد و از ترتیب اثر دادن به آن خودداری کند. ماده قانونی یادشده با اندکی تغییر، در ماده ۲۴۱ قانون آیین دادرسی به تصویب رسیده در سال ۱۳۷۹ شمسی، با این بیان آمده است: «تشخیص ارزش و تأثیر گواهی با دادگاه است». از اطلاق این ماده بر می‌آید که دست قاضی در ارزیابی گواهی باز بوده و او می‌تواند به سنجش اعتبار شهادت بپردازد و در صورتی که آن را موافق با علم و اطمینان خود یافت، حکم خود را بر آن مستقر سازد و در غیر این صورت، آن را از درجه اعتبار ساقط کند. اما این تفسیر از ماده یاد شده، با آنچه که در فقه مورد پذیرش مشهور فقها قرار گرفته و به ویژه در آیات و روایات بر آن تأکید شده، مغایر به نظر می‌رسد؛ چرا که در این صورت قاضی می‌تواند به صرف عدم اقتناع وجدانی خویش، شهادت را رد نموده و دلیل خواهان را برای اثبات مدعای خویش بی‌اثر سازد. برای اجتناب از این تناقض و با توجه به تحول قانون‌گذاری در کشور ما ایران، به ویژه در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، در راستای انطباق و همسازی هرچه بیشتر قوانین با احکام و موازین فقهی در شرع اسلام بوده است، این پرسش مطرح است که آیا در چنین شرایطی می‌توان اختیار مطلق قاضی در ارزیابی گواهی را از ماده ۲۴۱ ق.آ.د.م. برداشت کرد یا لازم است در تحلیل آن به تفسیری روی آورد که با جایگاه و ارزش شهادت در شرع مغایرت نداشته باشد؟

با عنایت به ماده (۱۷۷) از قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ که مقرر نموده است: «شاهد شرعی در زمان ادای شهادت باید شرایط زیر را دارا باشد: الف) بلوغ، ب) عقل، پ) ایمان، ت) عدالت، ث) طهارت

مولد، ج) ذینفع نبودن در موضوع، چ) نداشتن خصومت با طرفین یا یکی از آنها، ح) عدم اشتغال به تکدی، خ) ولگرد نبودن» و نیز تبصره ۱ این ماده که بیان می‌کند: «شرایط موضوع این ماده باید توسط قاضی احراز شود»، همچنین ماده ۱۹۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ که مقرر نموده است: «هرگاه دادگاه، شهود معرفی شده را واجد شرایط قانونی تشخیص دهد، شهادت را می‌پذیرد و در غیر این صورت، شهادت را شهادت شرعی محسوب نمی‌کند». ماده ۱۷۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ که مقرر نموده است: «در صورتی که شاهد واجد شرایط شهادت شرعی نباشد، اظهارات او استماع می‌شود. تشخیص میزان تأثیر و ارزش این اظهارات در علم قاضی در حدود اماره قضایی با دادگاه است». بنابراین مراد از اعطای اختیار به قاضی در ارزیابی شهادت و اعتبار بخشیدن به آن، ارزیابی شرایط شاهد و شهادت است؛ با این برداشت از ماده مذکور هم جانب دیدگاه مشهور فقه را نگاه داشته و هم به حکم این ماده عمل نموده‌ایم.

۱. نقش قاضی در ارزیابی گواهی در موارد احراز شرایط گواه و گواهی

با توجه به گستره دامنه استناد به گواهی در دعاوی، شارع به منظور جلوگیری از سوء استفاده‌های احتمالی از شهادت اشخاصی که صلاحیت لازم برای ادای گواهی را نداشتند، شرایط متعددی را برای شاهد و آنچه که مدعی اطلاع از آن است، وضع نمود که اجتماع این شرایط، شهادت را به «بینه شرعی» مبدل نموده و به این ترتیب قدرت و قابلیت اثبات حق مورد ادعا را پیدا می‌کند. (بجنوردی، ۱۴۱۹ق: ج ۳، ص ۷؛ مکارم، ۱۴۱۱ق: ج ۲، ص ۴۶)

با توجه به اینکه اعتبار برخی ادله اثبات دعوا از قبیل علم قاضی و اماره قضایی منوط به حصول علم و اطمینان در قاضی است؛ در مورد گواهی نیز این پرسش وجود دارد که مشروعیت آن منوط به میزان اطمینانی باشد که در قاضی به وجود می‌آورد و در غیر این صورت هر چند از حجیت و اعتبار بر خوردار است، اما به دلیل عدم ایجاد اقناع وجدانی در قاضی معتبر نبوده و ارزش اثباتی نخواهد داشت.

برای پاسخ به این پرسش که آیا با تحقق بینه شرعی رعایت آن بر قاضی در رای که صادر می‌کند، لازم است؟ یا اینکه رعایت آن منوط به اقناع وجدانی قاضی و علم و اطمینان حاصل از شهادت است؟ باید دانست که در موارد احراز شرایط گواه و گواهی، علم قاضی دارای دو صورت است: ۱. قاضی علم به خلاف واقع بودن گواهی ندارد. ۲. قاضی علم به خلاف واقع بودن گواهی دارد. پاسخ به پرسش پیشین در گروی بررسی دقیق تر، این دو صورت است:

۱-۱. پذیرش گواهی در صورت عدم وجود علم بر خلاف آن

در موارد احراز شرایط گواه و گواهی و عدم وجود علم قاضی بر خلاف آن، دیدگاه مشهور فقهای

امامیه آن است که قاضی باید حکم را همساز بر آن گواهی صادر کند، بدون آنکه اعتبار و ارزش آن گواهی وابسته به حصول علم و اطمینان در قاضی باشد؛ زیرا اگر از مفاد گواهی و بینه برای قاضی علم حاصل شود، حکم صادره مستند و گواه‌مند به آن علم است و مستند به گواهی نیست. درحالی‌که اگر چنین قیدی برای اعتبارمند شدن بینه ضروری بود، لازم می‌آمد، بینه‌ای که نتواند علم و اطمینان قاضی را برانگیزد، اعتبار خود را از دست دهد. و از جهت دیگر تمام ادله‌ای هم که برای حجیت بینه اقامه شده، به صورت مطلق بینه را معتبر دانسته و حجیت آن را مقید به حصول علم و اطمینان برای قاضی نکرده‌اند (تبریزی، بی‌تا: ۷۸).

در سخن بسیاری از فقهای امامیه در موارد محرز بودن شرایط شاهد و شهادت نزد قاضی، به طور مطلق بر صدور حکم بر اساس شهادت تأکید شده است (طوسی، ۱۳۸۷ق: ج ۸، ص ۱۰۴ و ۱۱۲؛ محقق حلی، ۱۴۱۵ق: ج ۴، ص ۷۶؛ همو، بی‌تا: ۲۸۰؛ طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸ق: ج ۳، ص ۷۰). برخی از فقها ضمن بیان تفاوت میان بینه و اقرار دیدگاه عدم تحمیل بینه شرعی بر قاضی را برگزیده‌اند؛ صاحب جواهر به مخالفت با این دیدگاه برخاسته و معتقد است: حکم حاکم در مورد بینه به منظور تحقق ثمرات آن مانند قطع نزاع و فصل خصومت میان متخاصمین است و اجتهاد در قبول بینه مانند اجتهاد در قبول اقرار بوده و تفاوتی میان آن دو از این حیث وجود ندارد تا بتوان اجتهاد اضافی در رد یا قبول بینه را دلیل بر عدم تبعیت قاضی از بینه شرعی دانست؟ (نجفی، ۱۴۰۴ق: ج ۲۰، ص ۱۶۱-۱۶۲)

در برخی دیگر از متون فقه امامیه با صراحت بیشتری در موارد جمع بودن شرایط گواهی، بر لزوم صدور حکم بر اساس شهادت و تحمیل شهادت بر قاضی تأکید شده است (طرابلسی، ۱۴۰۶ق: ج ۲، ص ۵۷۷؛ انصاری، ۱۴۰۹ق: ج ۲، ص ۳۷۰؛ نراقی، ۱۴۰۵ق: ج ۲، ص ۶۷۰؛ بجنوردی، ۱۴۱۹ق: ج ۳، ص ۲۲؛ محقق داماد، ۱۳۸۳: ۶۰ و ۷۸). در مقابل، فقیه‌ای که در موارد وجود و جمع بودن شرایط گواه و گواهی معتقد به اختیار قاضی در پذیرش گواهی و صدور حکم بر اساس آن شده یا آن را مشروط به حصول علم برای قاضی کرده باشد، یافت نشد.

با توجه موارد پیش‌گفته، این پرسش مطرح می‌شود که آیا در اعتبار گواهی، ایجاد ظن از آن برای قاضی لازم است یا حتی بدون حصول ظن و با وجود تردید قاضی در مطابق واقع بودن گواهی، صدور حکم بر اساس آن در جایی که شرایط آن جمع باشد، ضروری است؟ در این خصوص، این سخن علامه حلی (حلی، ۱۴۱۷ق: ج ۸، ص ۴۴۰) که از آن لزوم حصول ظن از گواهی به ذهن متبادر می‌شود، مورد بحث و مناقشه گرفته است؛ اما لزوم حصول ظن از گواهی برای قاضی پذیرفته نشده و بر عدم لزوم حصول ظن از شهادت گواهان تأکید شده است (کنی، بی‌تا: ۲۶۲ و ۲۶۳؛ نراقی، ۱۴۰۵ق: ج ۲، ص ۶۷۰). در تعبیری دیگر، ضمن اعلام اینکه وجود ظن نوعی به مطابقت گواهی شهود با واقع، حکمت اعتبار گواهی است، بر این مطلب تأکید شده است که نه فقط حصول ظن به مطابق واقع بودن شهادت لازم نیست،

بلکه ظن به خلاف واقع بودن آن نیز سبب بی‌اعتباری آن در موارد جمع بودن شرایط نمی‌شود (گلیایگانی، کتاب الشهادت، ص ۱۷۷).

بنابراین، در فقه امامیه، ارزش و اعتبار شهادت وابسته به نظر قاضی و تأثیری که شهادت در ذهن و باور قاضی می‌گذارد، نیست؛ بلکه شهادت با وجود شرایط آن، صرف نظر از اثری که در ذهن قاضی برجای می‌گذارد و اینکه سبب اقتناع خرسند سازی وجدان او می‌شود یا نه، اعتبار دارد و قاضی ملزم به صدور رأی بر اساس آن است. بر این مبنا، چنین بیان شده که اعتبار گواهی واجد شرایط، تبعدی است (انصاری، ۱۴۰۹ق: ص ۳۷۰)، اما این تعبد به صورت کامل و محض نیست، بلکه جنبه طریقت نیز در گواهی نیز مورد نظر قرار می‌گیرد، زیرا تأیید شرعی گواهی، مبتنی بر ظن نوعی حاصل از آن نیست (کنی، بی‌تا: ۲۶۳) و در موارد علم قاضی به خلاف واقع بودن گواهی، شهادتی بی‌اعتبار است و نمی‌توان به آن ترتیب اثر داد.

برخی از حقوقدانان نیز به منظور همگام شدن با فقه برای تحمیل بینه شرعی بر وجدان قاضی اینگونه استدلال می‌کنند: زمانی که شهادت با همه شرایط مقرر در قانون محقق می‌شود، قاضی موظف است در رأیی که صادر می‌کند، آن را مورد لحاظ قرار دهد؛ به این دلیل که شهادت اماره قضایی نیست که اعتبار آن منوط به نظر قاضی و حصول علم و اطمینان برای او باشد؛ بلکه اماره قانونی است که از سوی قاضی واجب‌الاتباع می‌باشد، بدون اینکه اختیار ارزیابی و سنجش مودای شهادت را دارا باشد (کاتوزیان، اثبات و ادله اثبات، ص ۷۸).

در تایید این نظر گفته شده است: اگر چه از ظاهر ماده ۲۴۱ ق.آ.د.م که تشخیص اعتبار و ارزش شهادت را به نظر قاضی گذاشته، اینگونه بر می‌آید که شهادت اماره قضایی است و توان اثباتی آن منوط به حصول علم و اطمینان در قاضی است، اما با توجه به اینکه قانون‌گذار با اقتباس از فقه شرایط متعددی برای شاهد وضع نموده است و بیان این شرایط هم در قانون به منظور رعایت آنها است؛ بنابراین وضع این شرایط بدین معناست که قانون اعتبار زیادی برای شهادت قائل بوده و نمی‌خواسته چنین دلیلی با چنین درجه‌ای از اعتبار مورد اهمال از طرف قضات قرار بگیرد و لذا به شهادت به عنوان اماره قانونی و نه قضایی نظر داشته است و قاضی را مکلف به رعایت آن می‌داند (زراعت، قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی ایران، ص ۵۳۱).

بنابر این نقش قاضی در تشخیص ارزش و تأثیر گواهی، احراز و ارزیابی شرایط مقرر در قانون است. با احراز این شرایط توسط قاضی، گواهی به عنوان مدرک مورد ادعای خواهان، قدرت اثبات دعوی را یافته و مورد استناد در حکم دادگاه قرار خواهد گرفت؛ البته مشروط به اینکه آنچه که مورد حکم قاضی قرار می‌گیرد، مغایرتی با علم او نداشته باشد همچنانکه ماده ۲۱۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد: «در صورتی که علم قاضی با ادله قانونی دیگر در تعارض باشد اگر علم بین، باقی بماند، آن ادله

برای قاضی معتبر نیست و قاضی با ذکر مستندات علم خود و جهات رد ادله دیگر، رأی صادر می‌کند. چنانچه برای قاضی علم حاصل نشود، ادله قانونی معتبر است و بر اساس آنها رأی صادر می‌شود.»

عدم پذیرش گواهی در صورت وجود علم بر خلاف آن

همانگونه که گذشت ماده ۲۱۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد: «در صورتی که علم قاضی با ادله قانونی دیگر در تعارض باشد اگر علم بین، باقی بماند، ن ادله برای قاضی معتبر نیست و قاضی با ذکر مستندات علم خود و جهات رد ادله دیگر، رأی صادر می‌کند.» مفاد این ماده از سخن بسیاری از فقها نیز برمی آید بدینگونه که اعتبار گواهی و صدور حکم بر اساس آن، مشروط به علم نداشتن قاضی به خلاف واقع بودن آن است و صدور حکم بر اساس گواهی در موارد علم قاضی به خلاف واقع بودن آن، جایز نیست (انصاری، ۱۴۰۹ق: ص ۹۶؛ طباطبایی، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ص ۳۹۰؛ رشتی، کتاب القضاء، ج ۱، ص ۱۰۴ و ۱۰۵؛ نراقی، ۱۴۰۵ق: ج ۲، ص ۵۳۱؛ فیض کاشانی، مفاتیح الشرایع، ج ۳، ص ۲۶۸؛ طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ج ۳، ص ۳۳؛ تبریزی، بی‌تا: ۸۱).

مشهور فقهای امامیه بر این باورند که قاضی می‌تواند با استناد به علم خود بدون اینکه نیازی به وجود بین و اقرار باشد، حکم مقتضی را صادر کند. مجموعه ادله‌ای که در تایید این دیدگاه ارائه شده، بدین شرح است: اگر قاضی مقید به این باشد که بر طبق بین و اقرار یا سایر ادله حکم صادر کند، درحالی‌که علم او بر خلاف آن دلایل شکل گرفته، قضاوت او یا بر خلاف عدالت بوده و در نتیجه باعث خروج قاضی از شرط عدالت وی می‌شود؛ یا مجبور می‌شود، به دلیل تعارض میان علم او و سایر دلایل قضاوت را متوقف کند که این هم بر خلاف مصالح نظام اسلامی بوده و حکم مستنکف و مشهور فقهای امامیه بر این باورند که قاضی می‌تواند با استناد به علم خود بدون اینکه نیازی به وجود بین و اقرار باشد، حکم مقتضی را صادر کند. ادله‌ای که در تایید این نظر ارائه شده، بدین شرح است: اگر قاضی مقید به این باشد که بر طبق بین و اقرار یا سایر ادله حکم صادر کند، درحالی‌که علم او بر خلاف آن دلایل شکل گرفته، قضاوت او یا بر خلاف عدالت بوده و در نتیجه باعث خروج قاضی از شرط عدالت و فسق وی می‌شود؛ یا مجبور می‌شود، به دلیل تعارض میان علم او و سایر دلایل قضاوت را متوقف کند که این هم بر خلاف مصالح نظام اسلامی بوده و حکم مستنکف و سرپیچی‌کننده از احقاق حق بر قاضی مترتب خواهد شد (طوسی، الخلاف، ج ۶، ص ۲۲۲؛ طباطبایی، ۱۴۰۴ق: ج ۱۳، ص ۵۷؛ خویی، مبانی تکملة المنهاج، ج ۱، ص ۱۲).

فقهای معاصر در مقام تعارض میان بین و علم قاضی معتقدند: علم قاضی اقوی از بین است، بین نقش کاشفیت داشته و طریقی برای رسیدن به حقیقت است و اگر قاضی بتواند به این علم برسد که حقیقت بر خلاف بین‌های است که در محضر او اقامه شده علم او ملاک و ضابطه برای صدور حکم قرار

خواهد گرفت. (حسینی حائری، القضاء فی الفقه الاسلامی، ص ۲۰۰؛ موسوی اردبیلی، فقه القضاء، ص ۲۳۰؛ بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۳۲).

دیدگاه دیگری که در تعارض میان گواهی و علم قاضی و ترجیح یکی بر دیگری ارائه شده، بیانگر این مطلب است که بینه مطلقا مشروعیت دارد، اعم از اینکه علم به واقع نیز لازم باشد یا خیر و از سوی دیگر دلالی که در اعتبار علم ارائه شده، چنین حکم می‌کنند که موضوع را باید مطلقا از راه علم و یقین اثبات کرد، اعم از اینکه بینه هم برای اثبات آن موضوع وجود داشته باشد یا خیر و در موارد تعارض میان بینه و علم، علم قاضی ملاک صدور حکم قرار می‌گیرد (مراغی، العناوین، ج ۳، ص ۲۸۸). مطابق این نظر مشروعیت بینه منصرف از حصول علم و اطمینان برای قاضی است اما در صورتی که علم قاضی بر مبنای امارات و قرائن دیگر بر خلاف گواهی محقق شود، به دلیل حجیت مطلق علم قاضی و ذاتی بودن اعتبار آن، علم قاضی مستند صدور حکم قرار می‌گیرد.

دلیل دیگری که در ترجیح علم بر گواهی ارائه شده این است که در واقع استناد به گواهی، راهی برای رسیدن به واقع است و اعتبار آن به دلیل آشکارسازی واقع است؛ بنابراین تا زمانی معتبر است که حقیقت به نحو دیگری روشن نشده باشد این در حالی است که حجیت علم ذاتی بوده و برای حجیت اعتبار آن، دلیل دیگری لازم نیست. بنابراین اگر مشخص شود، حقیقت بر خلاف بینه است، بینه حجیت نداشته و نمی‌توان بر مبنای آن اقدام به صدور حکم کرد. چرا که دلیلیت علم اقوی از گواهی است که آشکارسازی واقع از آن انتظار می‌رود و منطقی نیست که صدور حکم بر مبنای اماره ظنی صحیح باشد، اما بر مبنای علم و یقین شخصی صحیح نباشد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۰، ص ۸۸-۹۰؛ هاشمی شاهرودی، بایسته‌های فقه جزا، ص ۵۵).

برخی نیز معتقدند: علم قاضی تنها برای خود او، کشفی قوی‌تر از گواهی در دریافت حقیقت دارد، درحالی‌که در امر قضاوت وجهی بر اولویت علم بر بینه نیست (هاشمی شاهرودی، علم قاضی، ص ۲۹). این نظر به دلیل مخالفت با نظر مشهور در میان فقها و حقوقدانان طرفدار پیدا نکرده است.

برخی از فقهای معاصر در صورتی علم را قوی‌تر از گواهی می‌دانند که برای ادله اثبات دعوا، طریقت قائل شویم و هدف را دستیابی به واقع قرار دهیم؛ در این صورت اگر علم قاضی بر خلاف گواهی شکل گیرد، علم قاضی بر آن اولویت دارد؛ اما اگر بینه موضوعیت داشته باشد، علم دیگر اقوی از آن نخواهد بود (مکارم شیرازی، انوار الفقاهه، ص ۴۵۰).

فقیه دیگری در خصوص بحث طریقت یا موضوعیت علم، با استناد به روایت «وَرَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ» (کلینی، الکافی، ج ۷، ص: ۴۰۷) برای علم قاضی در کشف واقع موضوعیت قائل است و معتقد است به همین دلیل در این روایت قاضی هر چند که به حق حکم نموده، ولی به دلیل عدم حصول علم، مستحق آتش شناخته شده است. درحالی‌که اگر علم طریقت داشت و هدف رسیدن به واقع

بود، قاضی دیگر سزاوار چنین عقابی نبود. در قسمت دیگری از همین روایت در تأکید نتیجه قسمت قبل آمده: «وَرَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ وَهُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ» قاضی که به حق حکم کند و علم به آن داشته باشد، اهل بهشت خواهد بود (سبحانی، نظام القضاء و الشهاده، ج ۱، ص ۱۹۸).

از این رو هر زمان که علم قاضی بر خلاف هر یک از ادله اثبات دعوا محقق شود، اولویت داشته و بر مبنای آن عمل می‌شود. هرچند عملکرد قضات در دادگاه‌های حقوقی اینگونه است که برای آنکه در معرض اتهام و جانبداری از یک طرف دعوی قرار نگیرند، به علم خود استناد نمی‌کنند. اما به نظر می‌رسد این رویه غلطی است که باید مورد تجدید نظر قرار گیرد؛ زیرا در تضاد با آموزه‌های فقهی است.

۲. نقش قاضی در ارزیابی گواهی در موارد عدم احراز شرایط گواه و گواهی

با توجه به اینکه اعتبار شهادت به عنوان بینه شرعی منوط به احراز شرایط شهادت است، بنابراین بدیهی است که در صورت عدم اجتماع شرایط اعتبار، گواهی با تردید روبرو شود. نسبت به اثرگذاری و عدم اثر گواهی در موارد فقدان بینه شرعی دو دیدگاه قابل بررسی است. طرفداران دیدگاه اول اثرگذاری گواهی در موارد عدم تحقق شرایط گواه و گواهی در علم قاضی را برگزیده‌اند و در دیدگاه مقابل با توجه به اهمیتی که در فقه و به تبع آن در حقوق نسبت به احراز شرایط شهادت وجود دارد، از عدم اثرگذاری گواهی در موارد عدم تحقق این شرایط، سخن به میان می‌آید.

بسیاری از فقها در خصوص مواردی که به دلیل نبود یک یا چند شرط از شرایط شاهد و شهادت، گواهی واجد تمام شرایط شناخته نشود، به طور مطلق نظر به بی‌اعتباری شهادت در این حالت و عدم جواز حکم بر اساس آن داده‌اند (طوسی، ۱۳۸۷ق: ج ۸، ص ۱۰۴، ۱۱۲ و ۲۱۷؛ طرابلسی، ۱۴۰۶ق: ص ۵۷۷؛ محقق حلی، ۱۴۱۵ق: ج ۴، ص ۷۶-۱۲۷؛ محقق حلی، بی‌تا: ۲۸۰؛ حلی، ۱۳۴۸ق: ج ۲، ص ۷۱۹-۷۲۱؛ حلی، بی‌تا: ج ۲، ص ۲۳۷-۲۳۵؛ مکی عاملی، ۱۳۶۸: ۵۴؛ نراقی، ۱۴۰۵ق: ج ۲، ص ۶۷۰؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۱ق: ج ۳، ص ۲۷۷؛ طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸ق: ج ۳، ص ۷۰).

درباره اطلاق حکم پیش گفته، این پرسش مطرح است که آیا این بی‌اعتباری شامل تمام موارد جمع نبودن شرایط شاهد و شهادت می‌شود و حتی مواردی را هم در بر می‌گیرد که با وجود جمع نبودن شرایط، به دلیل فراوانی شهود و موثق بودن آنها «علم قاضی» به آنچه شهادت داده‌اند، حاصل شود یا در چنین شرایطی باوجود ناممکن بودن استناد قاضی به این دلیل به عنوان شهادت، ممکن است قاضی از باب علم به آن استناد و بر اساس آن حکم صادر کند؟

از این رو می‌توان گواهی فاقد شرایط را به عنوان مستند علم قاضی یا اماره قضایی مورد کنکاش قرار

داد.

۱-۲. اثرگذاری گواهی فاقد شرایط به عنوان مستند علم قاضی

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که آیا قاضی می‌تواند در صورت حصول علم از چنین شهادتی، آن را به عنوان مستند علم خود قرار داده، اقدام به صدور حکم کند و آیا علم قاضی می‌تواند بر پایه چنین شهادتی مستقر شود؟

اگر چه ممکن است در نگاه نخست اعتبار و اثرگذاری شهادت در مواردی که فاقد شرایط است، سخت مورد تردید قرار گیرد، اما با کمی دقت در حقوق موضوعه ایران می‌توان به تمایل قانون‌گذار مبنی بر تأثیر شهادت در اثبات دعوی پی برد؛ اگر چه قانون‌گذار در ماده ۱۷۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب به صراحت اعتبار شهادت را در موارد فقدان شرایط رد می‌کند؛ اما در ماده ۱۷۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد: «در صورتی که شاهد واجد شرایط شهادت شرعی نباشد، اظهارات او استماع می‌شود. تشخیص میزان تأثیر و ارزش این اظهارات در علم قاضی در حدود اماره قضایی با دادگاه است.» در ماده ۲۴۱ ق.آ.د.م. نیز با عبارت «تشخیص ارزش و تأثیر گواهی» دو ارزش متفاوت اثباتی برای شهادت قائل شده و در مواردی که شهادت به تنهایی قابلیت اثبات دعوی را ندارد، آن را در روند دعوی به نفع مدعی اثرگذار اعلام می‌کند و در ماده ۲۲۹ همین قانون نیز با عبارت «دلیل اثبات دعوی یا موثر در اثبات آن» بر این موضوع تأکید می‌کند. وضع این مواد همگی نشان از اثرگذاری گواهی در موارد عدم تحقق بینه شرعی بر جریان دعوا دارد که به حکم ماده ۲۴۱ می‌تواند به تشخیص قاضی واجد اثر شناخته شود.

با توجه به جایگاه علم قاضی در دیدگاه مشهور فقهای امامیه می‌توان گفت: حکم مطلق فقها در بی‌اثر بودن گواهی در حالت جمع نبودن شرایط آن، ناظر به استناد به این دلیل به عنوان شهادت و صرف نظر از حالتی است که علم قاضی را در پی داشته باشد؛ بنابراین منافاتی با امکان صدور حکم بر اساس علم قاضی که از چنین شهادتی به دست آمده است، ندارد. شایان ذکر است که در بسیاری از موارد با جمع نبودن شرایط شهادت و شهود، حصول علم قاضی نیز منتفی است و نمی‌توان انتظار حصول علم قاضی را داشت و شاید همین مطلب سبب توضیح ندادن فقها شده است، ولی نمی‌توان حصول علم را در تمام موارد جمع نبودن شرایط شاهد و شهادت منتفی دانست، چون این امکان وجود دارد که علی‌رغم نبود یکی از شرایط شهادت یا شهود، به دلیل تعداد بسیار زیاد شهود و موثق بودن آنها و مطابقت داشتن آنچه به آن شهادت می‌دهند، علم قاضی به آنچه شهادت داده‌اند، حاصل شود.

از جهتی دیگر فقها در مورد مستند علم قاضی نظرات مختلفی را ارائه نموده‌اند. برخی علم قاضی را تنها در حالتی که از مبادی حسی و یا قریب به حس حاصل شده باشد، معتبر می‌دانند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲ق: ۱۱۶؛ نراقی، ۱۷۱۷ق: ۸۱۷ - ۸۱۸). و برخی از فقها منشأ علم قاضی را در این حکم بی‌تأثیر می‌دانند و علم قاضی را از هر طریق که حاصل شود حجت می‌دانند (طوسی، ۱۴۰۷ق: ج ۶، ص ۲۴۲؛

خویی، ۱۴۲۲ق: ج ۱، ص ۱۲).

بر اساس دیدگاه اول حصول علم از چنین شهادتی با اتکا به حواس صورت گرفته و لذا علم قاضی می‌تواند، بر پایه این شهادت استقرار یابد. طبق دیدگاه دوم، علم قاضی از هر طریق که حاصل شود، معتبر است و لذا اطلاق این نظر شامل علمی که از شهادت شهود فاقد شرایط بدست آید، نیز می‌شود.

برخی از فقها بر لزوم صدور حکم بر اساس علم قاضی و مبنی بر شهادت یک شاهد عادل تأکید کرده است (نراقی، ۱۴۰۵ق: ج ۲ ص ۶۶۸). فقیه دیگری بر امکان توجه و رسیدگی به شهادت در مواردی که شرایط آن جمع نیست، با عنوان «ماره» که ممکن است موجب اطمینان یا علم عادی شود، تصریح کرده است (صانعی، ۱۳۸۴: ج ۱، ص ۶۸).

همچنین از برخی بیانات فقها که به جنبه طریقت شهادت و اینکه این دلیل مبتنی بر تعبد محض نیست، توجه کرده‌اند، چنین استنباط می‌شود که در مواردی که شهادت شهود باوجود جامع شرایط نبودن، از نظر قاضی بیانگر واقعیت بوده، قاضی را به علم رسانده است، نمی‌توان آن را نادیده گرفت و در احقاق حق و کشف واقع به آن بی‌توجه بود.

در برخی منابع فقهی، بر بی‌اعتباری شهادت در موارد احراز فقدان شرایط و لزوم خودداری از صدور حکم، و بررسی و تحقیق در خصوص وجود یا نبود شرایط در موارد عدم احراز شرایط و تردید در وجود یا نبود شرایط و تفاوت این دو حالت تأکید شده است (طوسی، ۱۳۸۷ق: ج ۸، ص ۱۰۴ و ۱۱۲: محقق حلی، ۱۴۱۵ق: ج ۴، ص ۷۶، علامه حلی، بی‌تا: ج ۲، ص ۲۰۵؛ طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸ق: ج ۳، ص ۷۰). در حقوق موضوعه ایران نیز قانون‌گذار از سویی با وضع شرایطی دشوار اعتبار شهادت را منوط به دارا بودن این شرایط می‌کند و از سوی دیگر شهادتی را که فاقد این شرایط باشد، به کلی از درجه اعتبار ساقط نمی‌کند؛ در تبصره ماده ۳۲۳ قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ بیان می‌دارد: «در مواردی که احقاق حق متوقف بر شهادت باشد و شاهد از اتیان سوگند خودداری کند، بدون سوگند، شهادت وی استماع می‌شود و در مورد مطلع، اظهارات وی برای اطلاع بیشتر استماع می‌شود». همچنین ماده ۱۷۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد: «در صورتی که شاهد واجد شرایط شهادت شرعی نباشد، اظهارات او استماع می‌شود. تشخیص میزان تأثیر و ارزش این اظهارات در علم قاضی در حدود اماره قضایی با دادگاه است.»

و با وجود این مواد قانونی که دلالت بر تأثیر شهادت در اثبات دعوی به نفع خواهان می‌کنند، نمی‌توان از گواهی فاقد شرایط صرف نظر کرده و آن را نادیده انگاشت. اثرگذاری شهادت بر دعوی در موارد فقدان شرایط با توجه به نص صریح قانون مصرح در مواد ۲۴۱ و ۲۲۹ ق.آ.د.م موضوعی نیست که بتوان از آن چشم پوشی کرد.

اثرگذاری گواهی فاقد شرایط به عنوان اماره قضایی

چنانکه گذشت ماده ۱۷۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد: «در صورتی که شاهد واجد شرایط شهادت شرعی نباشد، اظهارات او استماع می‌شود. تشخیص میزان تأثیر و ارزش این اظهارات در علم قاضی در حدود اماره قضایی با دادگاه است.»

اماره از نظر لغوی به معنی نشانه و علامت است (معین، فرهنگ فارسی) و از نظر حقوقی ۳ ویژگی برای آن قابل تصور است: ۱. جنبه کاشفیت دارد، ۲. کاشفیت مذکور ظن آور است و ۳. اینکه قانون‌گذار کاشفیت آن را مورد توجه قرار داده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۵: ۷۷).

در ماده ۱۳۲۱ ق.م. اینگونه آمده است که «اماره عبارت از اوضاع و احوالی است که به حکم قانون یا در نظر قاضی دلیل بر امری شناخته می‌شود.» در ماده ۱۳۲۴ همین قانون نیز در تفکیک امارات قضایی از قانونی آمده است: «اماراتی که به نظر قاضی واگذار شده عبارت است از اوضاع و احوالی در خصوص مورد...». مطابق این تعریف، اماره قضایی دو رکن دارد: اوضاع و احوال خارجی و ارزیابی قاضی و در واقع «این اماره را به اعتبار استنباطی که قاضی از وقایع و نشانه‌های دعوی می‌کند و از نتایج آن به موضوع مورد اختلاف پی می‌برد اماره قضایی نامیده‌اند» (کاتوزبان، ۱۳۸۵: ۱۴۳)

ماده ۷ قانون شهادت و امارات مصوب ۱۳۰۸ نیز مقرر می‌داشت: «اماره عبارت است از اوضاع و احوالی که نوعاً صحت اظهارات یکی از طرفین دعوی را برساند. هیچ وقت نمی‌توان به استناد امارات حکم داد، مگر اینکه امارات موجود قوی و موجه باشد...».

یکی از حقوقدانان اوضاع و احوال را حاصل مشاهدات و ملاحظات شخص در برخورد با جلوه‌های خارجی و مادی می‌داند.

در این تعریف مفهوم «اوضاع و احوال» به اماره قضایی نزدیک شده است. با این توضیح که در اماره قضایی از نتیجه مشاهده وقایع خارجی، این اطمینان برای قاضی حاصل می‌شود که «مشهود به» دلالت بر موضوع مورد اختلاف می‌کند.

همچنین اوضاع و احوال را به نشانه یا نشانه‌های خارجی تعریف کرده‌اند که برای قاضی اطمینان نسبت به امر مجهول ایجاد می‌کنند (شمس، ۱۳۹۰: ۲۲۵).

ملاک اصلی در اعتبار اماره قضایی قناعت وجدانی قاضی است و این موضوع نمی‌تواند در حوزه نظارت مراجع عالی قرار بگیرد، مگر اینکه نشانه‌ها دلالتی بر واقع نداشته باشند (کاتوزبان، ۱۳۸۵: ۱۶۹؛ شمس، ۱۳۹۰: ۳۵۹). بنابراین در هر مورد که قاضی از آن اوضاع و احوال به این درجه از اطمینان برسد که می‌تواند از آن شرایط دلیلی برای روشن شدن امر مجهول فراهم کند اماره قضایی محقق می‌شود. به عبارت دیگر در تشخیص اماره قضایی قاضی از علم خود استفاده می‌کند و از همین جاست که حقوقدانان میان امارات قضایی و علم قاضی پیوند برقرار کرده و بازگشت اعتبار امارت قضایی را به علم قاضی می‌دانند

و همان شرطی را که با عنوان متعارف بودن منشأ برای علم قاضی قائل اند برای امارات قضایی نیز لحاظ می‌کنند.

بنابراین در مواردی که شهادت فاقد شرایط مقرر در ماده ۱۷۷ قانون مجازات اسلامی است، اگر چه نمی‌تواند به عنوان بینة شرعی مورد استناد قاضی قرار گیرد، اما با توجه به صراحت قانون مبنی بر اثرگذاری آن در اثبات ادعا، مورد ارزیابی قاضی قرار گرفته و به صلاحدید قاضی به عنوان «ماره قضایی» مستند صدور حکم قرار می‌گیرد (زراعت، ۱۳۸۳: ۵۳۱؛ شمس، ۱۳۹۰: ۱۴۰؛ زراعت، ۱۳۸۳: ۳۴۲).

متأسفانه رویه موجود در برخی از دادگاهها در دعاوی حقوقی و کیفری کاملاً مطابق با خواست قانون‌گذار نیست؛ زیرا در صورتی که مجموع شهودی که به دادگاه معرفی شده‌اند، فاقد برخی از شرایط لازم باشند، از هیچ ارزش و اعتباری نزد قاضی برخوردار نبوده و مردود اعلام می‌شوند که اگر چه به صرف تحقق اماره قضایی در امور کیفری نمی‌توان حکم صادر کرد، اما در کنار سایر قرائن و امارات می‌تواند قاضی را در صدور حکم یاری کند.

۳. نقش قاضی در تشخیص ارزش گواهی در حقوق موضوعه ایران

برخی از حقوق دانان به طور مطلق بر اختیار قاضی در ارزیابی گواهی تأکید کرده‌اند. در مقابل، عده‌ای ضمن اعلام تردید نسبت به اختیار مطلق قاضی، بین حالت‌های جمع بودن شرایط شهادت و موارد جمع نبودن شرایط، دیدگاه تفصیل را پذیرفته‌اند. در ادامه به بیان و بررسی این دو دیدگاه پرداخته می‌شود:

۳-۱. اختیار قاضی در ارزیابی گواهی

در ماده ۴۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی سابق (مصوب ۱۳۱۸ش) اعلام شده بود: «تشخیص درجه ارزش و تأثیر گواهی به نظر دادگاه است» و نویسندگان حقوقی با استناد به این ماده، بر اختیار مطلق قاضی در ارزش‌گذاری گواهی تأکید کرده بودند (امامی، بی‌تا: ج ۶، ص ۲۰۳؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۷۵: ج ۵، ص ۲۰۱ مدنی، ۱۳۷۵: ج ۲، ص ۴۹۲، مدنی، ۱۳۷۴: ۱۸۸ - ۱۸۹؛ شیخ نیا، ۱۳۷۵: ۱۲۸ - ۱۲۹؛ عطیمی، ۱۳۶۹: ۱۷۸). این تلقی، یعنی وابسته بودن ارزش اثباتی گواهی به نظر قاضی، در برخی از آرا و نظریات قضایی نیز تأیید شده بود (ر.ک. شهیدی، بی‌تا: ۱۸۷).

از چنین برداشتی از ماده ۴۲۴ ق.آ.د.م. سابق می‌توان دفاع کرد، زیرا در یک نظام حقوقی که به موجب مواد ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۱ ق.م. محدوده دعاوی قابل اثبات با گواهی، بسیار مضیق تعیین شده بود، این ماده (۴۲۴ ق.آ.د.م.) اعتبار و ارزش‌گذاری گواهی در این محدوده را به قاضی واگذار کرده بود و معلوم است که در وضع این مقررات، بیشتر به قوانین خارجی توجه و از آن اقتباس شده و به موازین شرعی و دیدگاه‌های فقهی توجهی نشده بود. به همین دلیل در اصلاحات سال ۱۳۷۱ مواد ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۸، ۱۳۱۰

و ۱۳۱۱ ق.م. ملغا شدند. در قانون آیین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۷۹ش) نیز با تغییراتی که در مقررات مربوط به گواهی ایجاد شد، از جمله وضع حکم ماده ۲۳۰، تحولی در مسئله اعتبار و ارزش گواهی روی داد که هدف آن نزدیک کردن احکام قانونی با موازین شرعی بود.

با وجود این، تکرار متن ماده ۴۲۴ ق.آ.د.م. سابق در ماده ۲۴۱ ق.آ.د.م. کنونی سبب شده است تا همچنان این تلقی وجود داشته باشد که پذیرش گواهی به نظر قاضی بستگی دارد (حمیتی واقف، ۱۳۸۷: ۱۵۳) و در بیان یکی از نویسندگان، اعتبار شهادت، مشروط به حصول علم و اطمینان قاضی از آن شناخته شده و به این ترتیب، ارزش آن به نظر قاضی موکول شده است (دیانی، ۱۳۸۶: ۲۳۱ - ۲۳۲). همچنین در اثبات جرائم غیر حد بر نقش قاضی در ارزیابی گواهی تأکید شده است (گلدوزیان، ۱۳۸۴: ۳۵۱).

به نظر می‌رسد سخن از اختیار مطلق قاضی در ارزیابی گواهی در وضعیت کنونی حقوق کشور ما، سخنی به جا و پذیرفتنی نیست، زیرا همان طور که اشاره شد، برخلاف قوانین سابق ما که بی‌توجه به موازین شرعی و با الگو قرار دادن حقوق خارجی در کاهش اعتبار و نقش شهادت کوشیده بود، در قانون گذاری‌های پس از انقلاب، شاهد تدابیری در راستای احیای نقش گواهی در دعاوی هستیم که حذف مواد ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۸، ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ ق.م. و وضع ماده ۲۳۰ ق.آ.د.م. از آن جمله است.

وانگهی، با توجه به اصول چهارم، هفتم و دوم، و نود و یکم قانون اساسی که حاکمیت موازین شرع و لزوم مغایرت نداشتن قوانین با احکام شرع را مقرر کرده است و با در نظر گرفتن جایگاه شهادت و نقش آن در اثبات دعاوی در فقه، نمی‌توان در خصوص ارزش شهادت چنان نظر داد که با جایگاه و نقش تعیین کننده این دلیل در شرع، مغایرت داشته باشد و نباید مواد قانونی از جمله ماده ۳۴۱ ق.آ.د.م. را بدون توجه به چنین نقش و جایگاهی تفسیر و تحلیل کرد.

۲-۳. محدودیت اختیار قاضی در ارزیابی گواهی

یکی از حقوق دانان در موارد جمع بودن شرایط شهادت بر تحمیل شهادت بر قاضی و لزوم صدور رأی بر اساس آن و اینکه اختیار قاضی در ارزیابی گواهی، مربوط به موارد جمع نبودن شرایط می‌باشد، تصریح کرده است (شمس، ۱۳۸۴: ج ۳، ص ۲۳۴، ۲۵۰ و ۲۵۱؛ همو، ۱۳۹۰: ۱۴۰، ۱۴۹ و ۱۵۰). یکی از نویسندگان نیز اختیاری برای قاضی در ارزش گذاری گواهی در مواردی که بینه شمرده می‌شود، نشناخته و ماده ۲۴۱ ق.آ.د.م. را منصرف از بینه اعلام کرده است (زراعت، ۱۳۸۳: ۷۶۳). نویسندگان دیگری ضمن تأکید بر حجیت شهادت در مواردی که تمام شرایط جمع است و بینه شرعی به شمار می‌آید، از بیان ماده ۲۴۱ ق.آ.د.م. انتقاد کرده و در تحلیل آن به نحوی که با حجیت شهادت در موارد جمع شرایط مغایرت نداشته باشد، کوشیده است (مهاجری، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۱۷۵ - ۱۷۶). یکی از حقوقدانان نیز در بیانی متفاوت، ضمن تأیید تحول قانون گذاری در ارزش شهادت و اعلام اینکه اختیار قاضی در تعیین

ارزش شهادت، دیگر نامحدود نیست، از تحمیل شهادت بر قاضی انتقاد کرده و وضع قانون آیین دادرسی مدنی سابق را سازگار با قوانین و ارزش‌های جهانی و همگام با دیگر قواعد آیین دادرسی معرفی کرده است (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ج ۲، ص ۷۶-۷۸ و ۸۰).

همان طور که اشاره شد، ظاهره تحول قانون گذاری در کشور ما در خصوص ارزش شهادت انکارناپذیر است و به خوبی حس می‌شود که قانون گذار از وضعیتی که در آن ارزش شهادت به شدت کاهش یافته بود، به سمت موقعیتی که در آن اعتبار شهادت احیا شده و جایگاهی شبیه آنچه در فقه دارد، یافته، حرکت کرده است. در چنین شرایطی به راحتی نمی‌توان اختیار مطلق قاضی در ارزیابی گواهی را که در فقه پذیرفته نشده است و حکمی مخالف موازین شرع شمرده می‌شود، پذیرفت. بنابراین از ماده ۲۴۱ ق.آ.د.م. کنونی نمی‌توان همان برداشت ماده ۴۲۴ ق.آ.د.م. سابق را داشت و آن را به همان معنا تفسیر کرد، زیرا از طرفی نظام حقوقی در خصوص این موضوع، تغییر یافته و با حذف مواد ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۸، ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ ق.م. و وضع ماده ۲۳۰ ق.آ.د.م. اوضاعی کاملاً متفاوت نسبت به قبل ایجاد شده و از طرف دیگر، حاکمیت موازین شرع و لزوم مغایرت نداشتن قوانین با شرع (اصول چهارم، هفتاد و دوم و نود و یکم قانون اساسی مانع چنین تفسیری است.

حذف کلمه‌های «درجه» و «نظر» از متن ماده ۲۴۱ ق.آ.د.م. کنونی در مقایسه با متن ماده ۴۲۴ ق.آ.د.م. سابق نیز مؤید تغییر در اراده قانون گذار در انشای حکم موضوع این ماده نسبت به ماده قانونی سابق است، زیرا به همان اندازه که وجود این کلمه‌ها در متن ماده ۴۲۴ ق.آ.د.م. سابق سبب دلالت این ماده بر اختیار مطلق قاضی در ارزش گذاری و تعیین نهایی ارزش گواهی شده بود، حذف این واژه‌ها در متن ماده ۲۴۱ ق.آ.د.م. کنونی راه را برای ارائه تفسیرهای دیگر باز کرده است.

۴. نقش قاضی در سنجش ارزش گواهی به اعتبار نحوی ادای آن

اعتبار مفاد شهادت در اثبات قضایی بسته به چگونگی ادای آن دارد یعنی شاهد باید به گونه‌ای خبر از دیده‌ها و شنیده‌های خود دهد که برای دادرس قابل استفاده و مؤثر واقع گردد قانون گذار به این منظور شرایطی را پیش بینی کرده که اعتبار شهادت مشروط به احراز آنها توسط دادرس است که ما در این قسمت نقش دادرس در بررسی این شرایط و تأثیر آن در ارزش شهادت را مورد توجه قرار خواهیم داد:

۴-۱. احراز قطع و یقین در ادای گواهی

یکی از شرایط اساسی گواهی که مورد تأکید فقه است، گواهی دادن از روی قطع و یقین است، گواه باید نسبت به مورد گواهی علم داشته باشد تا بتواند مستند رأی دادرس قرار گیرد. و دلیل آن آیاتی مانند «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (اسراء / ۳۶) و «إِنَّمَا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (زخرف / ۸۶) و روایاتی است

که در این مورد وارد شده است مانند روایتی که نقل شده پیامبر ص فرموده‌اند «اگر مثل آفتاب آن چیز را می‌دانید، گواهی دهید والا گواهی ندهید» (طوسی، ۱۳۸۷ق: ج ۸، ص ۱۷۲)، ماده ۱۳۱۵ ق. م. می‌گوید «شهادت باید از روی قطع و یقین باشد نه بطور شک و تردید» از این رو قاضی باید به شهادتی اعتبار دهد که از روی علم شخصی باشد. نه علمی که نوعی بوده و یا اظهاراتی که از روی خیالبافی، پندار و گمان باشد اما لازم نیست که مبدأ گواهی صرفاً شنیدنی یا سمعی باشد، بلکه گاهی ممکن است حس چشایی و لامسه باشد بنابراین در مورد اشیایی که غالباً از طریق دیدن علم بدان حاصل می‌گردد، اگر توسط شنیدن به آنها علم پیدا شود، کافی است و دلیل آن اطلاق ادله اعتبار گواهی است (سبزواری، ۱۴۱۳ق: ج ۲۷، ص ۱۹۲). در فقه امامیه، مبادی حصول علم و یقین در گواهی باید از راه‌های متعارف و عرفی باشد و نیز در شرعیت اسلام مورد منع قرار نگرفته باشد از این رو حصول یقین از راه علوم غریبه مانند رمل و جفر، در هنگام ادای گواهی مورد پذیرش نیست (سبزواری، ۱۴۱۳ق: ج ۲۷، ص ۱۸۹).

پرسشی که در اینجا مطرح می‌گردد، این که آیا منظور از قطع و یقین شاهد، مفهوم منطقی آن است؟ در علم منطق مقصود از یقین، اعتقاد جازمی است که احتمال خلاف در آن راه نداشته باشد اما این درجه آگاهی در گواه شرط نیست، بلکه منظور آن مقدار علمی است که موجب آرامش نفس و اطمینان می‌شود که مردم عادی آن را یقین می‌دانند از طرفی دیگر به نظر می‌رسد، زیرا شرط کردن رسیدن به یقین در مفهوم منطقی آن، به دلیل کمی وجود یقین منطقی در بین مردم عادی؛ باعث اختلال در نظام و تعطیل احکام الهی می‌شود (سبزواری، ۱۴۱۳ق: ج ۲۷، ص ۱۸۷). بنابراین اگر شاهد، اظهاراتش براساس احتمالات باشد و خود یقین نداشته باشد، شهادت او فاقد شرط اساسی شهادت است و دادرس و قاضی نمی‌تواند به آن ارزش دهد.

از اهمیتی که وجود قطع و یقین در ادای گواهی دارد می‌توان نتیجه گرفت که قاضی و دادرس برای ارزیابی گواهی باید به مستند آگاهی او پی برده، و شاهد نیز مکلف است در برابر پرسش دادرس پاسخ دهد که آگاهی وی از چه منبعی است؟ آیا خود ناظر واقعه بوده یا از دیگری شنیده یا منبع اطلاع او شایعه و شهرت است و چگونه به یقین رسیده است.

۲-۴. ارزیابی هماهنگی گواهی با دعوا

با توجه به اینکه مدعی برای اثبات ادعای خود به شهادت به عنوان دلیل استناد کرده است، بنابراین منطقی است که موضوع شهادت با موضوع دعوی منطبق باشد و حتی بدون بیان این شرط نیز وجود آن لازم می‌آید؛ بنابراین شهادتی می‌تواند موجب اثبات دعوی نزد دادرس شود که عیناً مطابق با ادعای مدعی باشد، و گرنه هرگاه ادعا نسبت به امری باشد و مفاد گفتار شهود امری دیگر را اثبات نماید شهادت بلااثر است زیرا چنین گواهی نمی‌تواند دلیل دعوا قرار گیرد و آن را اثبات کند. در ماده ۱۳۱۶ ق. م.

درخواست استماع شهادت شهود را به این دلیل رد کند.

۳-۴. احراز هماهنگی مفاد گواهی گواهان با یکدیگر

الفاظ بیان شده در گواهی گواهان، از جانب دادرس جنبه طریقت برای کشف حقیقت واقعه را دارد و چنانچه مفاد گفتار گواهان با یکدیگر موافق باشد واقع امر را اثبات می‌کند (امامی، بی‌تا: ج ۶، ص ۲۰۰). از این رو ارزش شهادت نزد دادرس، در مواردی که بیش از یک شاهد معرفی شده باشد، اتحاد در مفاد گفته آنها است یعنی میزان موافق بودن گفتار گواهان با هم از حیث معنا است. برخی از فقهای امامیه اتحاد مفاد گواهی گواهان را ضرورت فقهی یا ضرورت مذهب بلکه ضرورت شرعت اسلام می‌داند (سبزواری، ۱۴۱۳ق: ج ۲۷، ص ۲۰۸).

در ماده ۱۳۱۷ قانون مدنی چنین آمده است: «شهادت شهود باید مفاداً متحد باشد بنابراین اگر شهود به اختلاف شهادت دهند، قابل اثر نخواهد بود.»

گاهی به رغم این که توافق در بیان شهود نیست، اما دادرس می‌تواند از آن قناعت وجدان حاصل کند مانند زمانی که از مفاد اظهارات قدر متیقن بدست آید بعنوان مثال هرگاه در دعوی مطالبه خسارت، خواهان مدعی تخریب محصول یک هکتار از املاک مزروعی خود باشد و یکی از شاهدان او به تخریب نیم هکتار و دیگری به تخریب ربع هکتار شهادت دهند دادرس به پرداخت خسارت ربع هکتار که قدر متیقن گفتار شهود است رأی صادر می‌نماید زیرا آنچه از اظهارات متفاوت شهود برای دادرس ثابت می‌گردد همین میزان است و یا این که یکی از دو شاهد به اقرار مدعی به هزار واحد دین شهادت دهد و دیگری به اقرار به دو هزار واحد، که با شهادت هر دو یک هزار واحد دین ثابت می‌شود. همچنین هنگامی که اختلاف شهود موجب اختلاف در موضوع شهادت نگردد اختلاف شاهدان در خصوصیات امر، تا جایی در اعتبار شهادت بی‌اثر است که اختلاف در موضوع شهادت به حساب نیاید، بنابراین اگر موضوع شهادت یکی از شاهدان پرداخت دین در منزل مدیون و موضوع شهادت دیگری پرداخت دین در منزل داین باشد، چنین اختلافی در نحوه ادای شهادت بلحاظ ایجاب اختلاف در موضوع شهادت به پرداخت دین موجب اعتقاد در وجدان دادرس نمی‌گردد و دادرس می‌تواند در ارزش و اعتبار آن تردید کند.

در برخی موارد ممکن است تعبیری که شهود برای افاده مقصود بکار می‌برند، مغایر با مفاهیم حقوقی مورد نظر قاضی باشد؛ این موضوع نباید منجر به نادیده گرفتن مفاد شهادت شهود شود؛ قاضی باید با صبر و حوصله تمام به استماع دقیق گفته‌های شهود بپردازد و آنچه را که به روشن شدن ما وقع کمک می‌کند، از میان گفته‌های شهود استخراج کند و در عین اینکه شهود را به بیان دقیق آنچه که درک نموده، دعوت می‌کند، از دخالت در شرح و بازگو کردن ماجرا خودداری کند و در هر حال می‌تواند سوالات خود را از شهود بپرسد و حقیقت ما وقع را دریابد. در موارد تعدد شهود، همواره امکان مغایرت گفته‌های

شهود با یکدیگر وجود دارد. در این موارد قاضی نباید بی‌درنگ حکم به عدم اعتبار شهادت دهد، بلکه در صورتی که بتواند از گفته‌های متعدد شهود به قدر متیقنی برسد، باید آن را معتبر دانسته و حکم خود را بر آن مبتنی سازد و در غیر این صورت شهادت را رد می‌کند. این نتیجه حاصل وضع ماده ۱۳۱۷ ق.م. است که مقرر می‌کند: «... اگر شهود به اختلاف شهادت دهند قابل اثر نخواهد بود. مگر در صورتی که از مفاد اظهارات آنها قدر متیقنی به دست آید.» برخی از حقوقدانان حصول این قدر را متیقن زمانی ضروری می‌دانند که نصاب عددی برای اثبات دعوی لازم باشد، در غیر این صورت قاضی می‌تواند گفته‌های شاهدهی را بر دیگری ترجیح دهد (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ج ۲ ص ۲۶).

با عنایت به ماده ۲۴۱ ق.آ.د.م که حق ارزیابی شهادت را به قاضی اعطاء نموده است، قاضی می‌تواند با توجه به میزان قطع و یقینی که شهود در بیان واقعه دارند و مراتب و وضعیت اخلاقی و اجتماعی شهود، گفته یکی را بر دیگری ترجیح دهد. اما در مواردی که شهود وضعیت مشابهی دارند، ترجیح شهادت یکی بر دیگری قاضی را در معرض اتهام و جانبداری از یک طرف دعوی قرار می‌دهد و بنابراین به نظر می‌رسد در این موارد بتوان به حکم ماده ۱۳۱۷ ق.م. شهادت شهود را به دلیل تناقض گویی، فاقد اثر اعلام کرد.

۵. نقش قاضی در ارزیابی شکلی گواهی

منظور از ارزیابی شکلی که بعضی آن را پذیرش نامیده‌اند، ارزیابی تأثیر دلیل در دعوا است، بر همین مبنا در این قسمت با شناختی که از مفاهیم قابل استناد بودن، توان اثباتی و مربوط بودن دلیل حاصل می‌گردد، شهادت را از این منظر مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

۵-۱. قابل استناد بودن شهادت

۵-۱-۱. شهادت اصل

شهادت در حقوق ایران پیش از انقلاب اسلامی ملهم از حقوق فرانسه از محدودیت‌های بسیاری برخوردار بوده است اما با اصلاحات صورت گرفته پس از انقلاب اسلامی ایران و حذف مواردی از این قانون، به جهت نزدیک کردن آن به فقه و حقوق اسلامی، شهادت اهمیت بیشتری یافته، که در حقوق کنونی ایران جز در مواردی که نیاز به دلیل خاصی دارد مانند انتقال املاک ثبتی (مواد ۴۶ تا ۴۸ قانون ثبت) و یا انتقال حق کسب و پیشه (ماده ۱۹ قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶/۵/۲) شهادت در همه اعمال حقوقی و وقایع حقوقی قابل استناد است.

از جمله مواردی که در عمل ممکن است قاضی را در تشخیص با مشکل روبرو سازد، قابلیت استناد شهادت در برابر مفاد و مندرجات اسناد رسمی است. قانون مدنی در ماده ۱۳۰۹ مقرر کرده است «در

مقابل سند رسمی با سندی که اعتبار آن در محکمه محرز شده دعوی که مخالف با مفاد یا مندرجات آن باشد به شهادت اثبات نمی‌گردد» اما شورای نگهبان به موجب نظریه شماره ۲۶۵۵ مورخ ۱۳۶۷/۸/۸، ماده ی ۱۳۰۹ قانون مدنی را خلاف موازین شرعی دانست و باطل اعلام نمود: «ماده ۱۳۰۹ قانون مدنی از این نظر که شهادت بینه شرعیه را در برابر اسناد معتبر، فاقد ارزش دانسته، خلاف موازین شرعی و بدین وسیله ابطال می‌گردد.» که اظهار نظر این مرجع قانونی در ابطال ماده مزبور اختلاف نظر حقوقدانان در بقاء یا لغو آن را به همراه داشته است. غالب آنان عمل شورای نگهبان را منطبق با قانون نمی‌دانند و عقیده به بقاء آن دارند.

۲-۱-۵. شهادت فرع یا گواهی بر گواهی

در صورتی که دلیل مدعی شهادت شهود باشد، وی باید شهود خود را در دادگاه حاضر نماید اما بعضی مواقع مانند بیماری و یا مسافرت ممکن است مدعی نتواند چنین اقدامی را به عمل آورد در این گونه موارد تحت شرایطی قانون پیش بینی کرده است (ماده ۲۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی) که قاضی می‌تواند از شهادت غیر مستقیم به عبارتی از شهادت بر شهادت برای اثبات ادعا استفاده نماید. شاهد فرع کسی است که خود مستقیماً چیزی را ندیده و یا حس نکرده است ولی دیده‌ها و شنیده‌ها یا سایر محسوسات فرد ثالث مشخصی را نقل می‌کند. مقید بودن استناد به شاهد فرع به تعذر و تعسر حضور «گواه اصلی» قاضی را مکلف می‌کند، ابتدا عذر حضور شاهد اصل را احراز کند تا بتواند اقدام به شنیدن گواهی شاهد فرع نماید. قاضی قبل از احراز این عذر به علت قابل استناد نبودن حق ندارد گواهی فرع را استماع نماید. البته با استعمال واژه «متعسر» در کنار «متعذر» در ماده ۲۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی، قانون‌گذار در پی توسعه دامنه جواز شاهد فرع بوده است، چرا که واژه «متعسر» مفید آن است در مواردی که حضور شاهد اصل غیر ممکن نیست ولی با مشقت فراوان همراه است مانند بیماری، دادرس بتواند شاهد فرع را استماع نماید.

اما در فقه امامیه بر پایه حدیثی از امام باقر ع در پذیرش شهادت فرع در صورت عذر شاهد اصل نقل است، که ایشان فرموده‌اند «گرچه شاهد اصل پشت ستونی باشد شهادت بر شهادت جایز است، اگر او به دلیلی نمی‌تواند خود اقامه شهادت کند و این دلیل او را باز می‌دارد از این که حاضر شود و اقامه شهادت کند» (طوسی، ۱۴۰۷ق: ج ۶، ص ۲۵۶) فقها به صورت مطلق و غیر مقید به صورت عذر و عدم امکان حضور گواه اول، حکم به جواز گواهی بر گواهی کرده‌اند که دلیل آن آسانسازی مطالبه حق به هر شکل ممکن برای افراد است (سبزواری، ۱۴۱۳ق: ج ۲۷، ص ۲۰۳).

۲-۵. ارزیابی توان اثباتی شهادت

ماده ۲۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی دعاوی قابل اثبات با شهادت را دسته بندی و بر اساس نوع دعوا

شرایط تعدد و جنسیت شهود را مشخص کرده است بنابراین دادرسی می‌تواند در خواست استماع شهادت شهود را بپذیرد که دارای شرایط قانونی بوده و از قدرت اثباتی برخوردار باشد، به تعبیر قانونی مؤثر باشد به طور مثال اگر مدعی برای اثبات اصل طلاق بجز دو شاهد مرد، شاهد و یا شهود دیگری را معرفی کند که از نظر تعداد و یا جنسیت برابر این شرط نباشد، درخواست استماع شهادت شهود دادرسی را مأخوذ نمی‌نماید؛ بلکه دادرسی باید چنین درخواستی را رد نماید که در این مورد تفاوتی بین شاهد اصل و فرع نیست، زیرا شاهد فرع باید شرایط شاهد اصل را داشته باشد (تبصره ماده ۲۳۱. قانون آیین دادرسی مدنی).

نتیجه

با توجه به اینکه در فقه در موارد جمع بودن شرایط شاهد و شهادت، اختیاری در تعیین ارزش نهایی شهادت برای قاضی شناخته نشده، بلکه قاضی مکلف به ترتیب اثر دادن به آن است، مگر اینکه علم به خلاف واقع بودن شهادت داشته باشد؛ بنابراین، اختیار قاضی در تعیین ارزش گواهی در ماده ۲۴۱ ق.آ.د.م. را نباید به گونه‌ای تفسیر کرد که مستلزم اختیار مطلق قاضی در ارزش‌گذاری نهایی شهادت، حتی در موارد جمع بودن شرایط شاهد و شهادت باشد. با وجود این، به دلایلی که بیان شد، نمی‌توان اختیار موضوع ماده یادشده را صرفاً ناظر به ارزش‌گذاری نهایی گواهی در موارد جمع نبودن شرایط شهادت یا مرحله تشخیص و احراز شرایط شاهد و سنجش ارزش شکلی و ماهوی گواهی دانست. بنابراین آنچه باقی می‌ماند این است که می‌توان اختیار قاضی در تعیین ارزش گواهی در ماده ۲۴۱ ق.آ.د.م. را اختیاری گسترده دانست که شامل تشخیص و احراز شرایط و مرحله ارزش‌گذاری نهایی نیز می‌شود؛ با این قید که باید آن را منصرف از ارزش‌گذاری نهایی شهادت در موارد جمع شرایط بدانیم و این حالت را خارج از موضوع و دلالت این ماده بشناسیم و در خصوص این حالت، به پیروی از فقه، قاضی را مکلف به صدور رأی بر اساس شهادت بدانیم، مگر اینکه قاضی علم به خلاف واقع بودن آن داشته باشد.

منابع

۱. اردبیلی، سید عبد الکریم موسوی، (۱۴۲۳ ق)، *فقه القضاء*، دو جلدی، قم: بی نا، چاپ دوم.
۲. امامی، سید حسن، (بی تا)، *حقوق مدنی*، تهران: ابوریحان، چاپ پنجم.
۳. بجنوردی، سید حسن بن آقا بزرگ موسوی، (۱۴۱۹ ق)، *القواعد الفقهیه*، ۷ جلدی، قم: نشر الهادی، چاپ اول.
۴. تبریزی، جواد بن علی، (بی تا)، *أسس القضاء و الشهادة*، قم: دفتر مؤلف، چاپ اول.
۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۷۵)، *دانشنامه حقوقی*، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.
۶. حائری، سید علی بن محمد، (۱۴۱۸ ق)، *ریاض المسائل* (ط - الحدیثه)، ۱۶ جلدی، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
۷. حسینی حائری، کاظم، (۱۴۲۳ ق)، *القضاء فی الفقه الاسلامی*، قم: مجمع الفکر الاسلامی، چاپ دوم.
۸. حمیتی واقف، احمد علی، (۱۳۸۷)، *دله اثبات دعوا*، تهران: نشر حقوقدان چاپ بیست و ششم.
۹. خویی، سید ابو القاسم موسوی، (۱۴۲۲ ق)، *مبانی تکملة المنهاج*، ۲ جلدی، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی، چاپ اول.
۱۰. دیانی، عبدالرسول، (۱۳۸۶)، *دله اثبات دعوا در امور مدنی و کیفری*، تهران: تدریس، چاپ دوم.
۱۱. رشتی، میرزا حبیب الله، (۱۴۰۱ ق)، *کتاب القضاء*، قم: مطبعة الخيام.
۱۲. زراعت، عباس، (۱۳۸۳)، *قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی ایران*، تهران: خط سوم، چاپ اول.
۱۳. سبحانی، جعفر، (۱۴۱۸ ق)، *نظام القضاء و الشهادة*، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول.
۱۴. سبزواری، سید عبد الأعلى، (۱۴۱۳ ق)، *مهذب الأحكام*، ۳۰ جلدی، قم: مؤسسه المنار، چاپ چهارم.
۱۵. شمس، عبدالله، (۱۳۹۰)، *دله اثبات دعوا*، تهران: دراک، چاپ یازدهم.
۱۶. شمس، عبدالله، (۱۳۸۴)، *آیین دادرسی مدنی*، ۳ جلدی، تهران: دراک، چاپ دوم.
۱۷. شهیدی، موسی، (بی تا)، *موازين قضایی*، بی جا: کتابفروشی محمد علی علمی، چاپ سوم.
۱۸. شیخ انصاری، مرتضی، (۱۴۰۹ ق)، *القضاء الاسلامی* (بقلم: الميرزا حسين قلی)، بی جا: المؤسسة الاسلامیة للنشر.
۱۹. شیخ‌نیا، امیر حسین، (۱۳۷۵)، *دله اثبات دعوی*، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم.
۲۰. شیرازی، ناصر مکارم، (۱۴۲۲ ق)، *بحوث فقهیه هامة*، قم: مدرسه امام امیر المؤمنین علیه السلام، چاپ اول.
۲۱. صانع، یوسف، (۱۳۸۴)، *استفتات قضایی*، تهران: نشر میزان، چاپ اول.
۲۲. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، (۱۳۷۸ ق)، *العروة الوثقی*، طهران: مطبعة الحیدری.
۲۳. طباطبایی، سید علی، (۱۴۰۴ ق)، *ریاض المسائل فی بیان الأحكام بالدلائل*، جلد ۲ (چاپ سنگی)، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام للطباعة و النشر.
۲۴. طرابلسی، عبد العزیز بن البراج، (۱۴۰۶ ق)، *المهندب*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

۲۵. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، (۱۴۰۷ ق)، تهذیب الأحکام، ۱۰ جلدی، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم.
۲۶. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، (۱۳۸۷ ق)، المبسوط فی فقه الإمامیة، ۸ جلدی، تهران: المکتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، چاپ سوم.
۲۷. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، (۱۴۰۷ ق)، الخلاف، ۶ جلدی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
۲۸. عظیمی، محمد، (۱۳۶۹)، ادله اثبات دعوی، بی جا: مؤسسه انتشارات هاد.
۲۹. علامه حلی، الحسن بن یوسف بن مطهر، (۱۳۴۸ ق)، تبصره المتعلمین فی احکام الدین، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
۳۰. علامه حلی، الحسن بن یوسف بن مطهر، (۱۴۱۷ ق)، مختلف الشیعة فی احکام الشریعة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی مرکز النشر، الطبعة الأولى.
۳۱. علامه حلی، الحسن بن یوسف بن مطهر، (بی تا)، قواعد الاحکام، جلد ۲ (دو جلد در یک مجلد، چاپ سنگی)، قم: منشورات الرضی.
۳۲. فیض کاشانی، محمد محسن، (۱۴۰۱ ق)، مفاتیح الشرایع، قم: مجمع الذخائر الاسلامیة.
۳۳. کنی طهرانی، علی، (بی تا)، کتاب القضاء، بی جا: بی نا.
۳۴. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۵)، اثبات و دلیل اثبات، تهران: نشر میزان، چاپ سوم.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ ق)، الکافی، ۸ جلدی، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم.
۳۶. گلدوزیان، ایرج، (۱۳۸۴)، ادله اثبات دعوا، تهران: نشر میزان، چاپ دوم.
۳۷. محقق حلی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن، (۱۴۱۵ ق)، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، بی جا: مؤسسه المعارف الاسلامیة، الطبعة الأولى.
۳۸. محقق حلی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن، (بی تا)، المختصر النافع فی فقه الامامیة، مصر: دار الكتاب العربی.
۳۹. محقق داماد، سید مصطفی، (۱۳۸۳)، قواعد فقه ۳ (بخش قضایی)، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی چاپ سوم.
۴۰. مدنی، سید جلال الدین، (۱۳۷۴)، ادله اثبات دعوا، تهران: کتابخانه گنج دانش، چاپ سوم.
۴۱. مدنی، سید جلال الدین، (۱۳۷۵)، آیین دادرسی مدنی، تهران: کتابخانه گنج دانش، چاپ چهارم.
۴۲. مراغی، سید میر عبدالفتاح بن علی حسینی، (۱۴۱۷ ق)، العناوین الفقهیة، ۲ جلدی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
۴۳. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۱۱ ق)، القواعد الفقهیة، ۲ جلدی، قم: مدرسه امام امیر المؤمنین (علیه السلام)، چاپ سوم.
۴۴. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۱۸ ق)، أنوار الفقاهة - کتاب الحدود و التعزیرات، قم: مدرسه امام امیر المؤمنین (علیه السلام)، چاپ اول.
۴۵. مکی عاملی، شمس الدین محمد بن جمال الدین (شهید اول)، (۱۳۶۸)، اللمعة الدمشقیة فی فقه الامامیة، قم:

دار الفکر، چاپ دوم.

۴۶. مهاجری، علی، (۱۳۸۰)، شرح قانون آیین دادرسی مدنی، تهران: گنج دانش، چاپ اول.

۴۷. موسوی گلپایگانی، سید محمدرضا، (۱۴۰۵)، کتاب الشهادت، تقریرات بقلم: سید علی حسینی میلانی، قم: المطبعة سید الشهداء بیت، الطبعة الأولى.

۴۸. نجفی، محمد حسن، (۱۴۰۴ ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ۴۳ جلدی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم.

۴۹. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، (۱۴۱۷ ق)، عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحکام، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول.

۵۰. نراقی، مولی احمد، (۱۴۰۵ ق)، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة، قم: منشورات مکتبه آیت الله العظمی المرعشی النجفی.

۵۱. هاشمی شاهرودی، محمود، (۱۳۷۸ ش)، بایسته های فقه جزا، تهران: میزان.

۵۲. هاشمی شاهرودی، محمود، «علم قاضی ۱»، مجله فقه اهل بیت، سال دوم، شماره ۸، ۱۳۷۵.